

🗞 **گفت و گو**
صغری خلیل فرهنگ

تقریباً یک دهه باهم تفاوت سنتی داشتند: عباسعلی بزرگ‌تر و محمد تقی ۱۰ساله‌ی او برادرش کوچک‌تر بود، اما راه و رسم‌شان هیچ فاصله و تفاوتی باهم نداشت. شهید عباسعلی و محمد تقی فیض هر دو اهل دین و در مسیر اسلام و ولایت بودند و همین هم بهانه حضورشان در میان صفوف بسیجیان جان‌برگف خط‌مقدم بود؛ همان‌ها که ندای هل من معین امام زمان‌شان را به خوبی پاسخ دادند و یاری‌گر ایشان بودند. آنها در مدت حضورشان در جبهه و در مسئولیت‌هایی که داشتند، حماسه‌آفرینی کردند و مزد مجاهدت‌های‌شان را در عملیات غرور آفرین بدر گرفتند. برادران فیض در ۲۵اسفند ماه سال ۱۳۶۳در عملیات بدر شهید و مفقودالاث‌ر شدند. خبر شهادت‌شان به خانه رسید، اما از بیکر‌شان اثری نبود. خانواده ۱۰ساله‌ی چشم‌انتظار آمدن بیکر این دو برادر بود که نهایتاً سال ۱۳۷۳ تفحص شدند و هر دو برادر شهید در یک روز به خانه بازگشتند و بعد از تشییع باشکوه مردمی در شهر سرخه تددین شدند. متن پیش‌رو خواهرانه‌های کوبک فیض از شهادی‌های فیض است.

گفت‌وگوی «جوان» با خواهر ۲ شهید

که هر دو در عملیات بدر مفقودالاث‌ر شدند

تا جنگ بود در خانه نبودند!

■ **شیخ عباس!**

تاریخ شهادت‌شان یکی بود و کوبک فیض خواهرانه‌هایش را همان ابتدا از شهید عباسعلی فیض برادر بزرگ‌تر آغاز کرد؛ عباسعلی متولد۲۴خرداد ماه سال ۱۳۳۲ سرخه بود. ما هفت خواهر و برادر هستیم. عباسعلی به خاطر وضعیت مالی و معاش خانواده تا پایان دوران ابتدایی بیشتر درس نخواند. کار کرد و در تأمین مایحتاج خانواده فعال بود. سال ۱۳۵۳-۱۳۵۲ وارد فعالیت‌های انقلابی شد؛ همراه با دیگر دوستان انقلابی‌اش نارنجک دستی می‌ساخت و در تکثیر و پخش اعلامیه‌ها و تشکیل کلاس‌های قرآن و احکام در مسجد و آموزش نظامی مخفیانه به مردم فعالیت داشت.

مادرم با گران‌بی به عباسعلی تذکر می‌داد و می‌گفت: از این زیرزمین که به آن زیرزمین، از این مسجد به آن مسجد، آخرش هم معلوم نیست چه می‌شود، خدا عقابت تو را ختم به خیر کند. با هر مرتبه رفتنش به میان تظاهرات مردمی دل مادر ششور می‌زد و تا آمدن او به خانه دلاولپوش بود. به برادرم داود می‌گفت: داود! بیا بین برادرت کجا رفته‌است، نکند مأمورهای ساواک دوباره گیرش بیآورند! این مرتبه دیگر رهایش نمی‌کنند.

داود به مادر می‌گفت: مادر جان، عباسعلی از تهران کتاب خریده و آنها را به مسجد برده تا به مردم نشان بدهد، مادر هم می‌گفت: چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است. خودش زن و بچه دارد، در این مغازه به سختی کار می‌کند، پول‌هایش را این طوری خرج می‌کند؟ اما داود می‌گفت: مادرا! به خاطر همین کارهاست که به داداش شیخ عباس می‌گویند. داداش معتقد است برای دفاع از امام، باید هر کاری می‌توانیم انجام بدهیم، از دادن مال گرفته تا اهدای جان، میدا این کار را ادامه بدهیم.

د

مهم نبود که چند نفر باشیم. باید سر وقت انجام می‌شد. فر مانده عباسعلی به من گفت در میان دشت عباس اذان بگویم. دوست داشت صدای اذان آنقدر بلند باشد که تمام دشت عباس را پر کند. می‌گفت: اذان را بلند بگو تا هر دو طرف خط متوجه شوند. میان گل‌ریزان یعنی‌ها به نماز ایستادیم. عباسعلی جلوی‌مان بود. عراقی‌ها تا ر کعت آخر از ما پذیرایی کردند



محمد تقی در کنار همزمنش

■ **از شاد معلم مدرسه**
عباسعلی معلم‌ها را هم از شاد می‌کرد. برادرم داود می‌گفت: کتاب‌هایی را که عباسعلی به من داد، به معلم‌مان دادم. چند دقیقه به آن زل زد. یکی دو صفحه را ورق زد و جسسته‌گریخته خواند. با دستی‌چگی بچه‌ها را از کلاسی بیرون فرستاد و در را بست. گفـت: به کسی نباید حرف بزنی، هم برای برادرت خطرناک است و هم برای من. قول می‌دهی؟ قول دادم و به حیاط مدرسه رفتم. چند روز بعد، رنگ تفریح من را به داخل کلاس برد و کتاب را از کیفش در آورد و گفت: این را به برادرت بده! اگر باز هم داره برای من بیار. این کتاب‌های مذهبی را اگر مأمور‌ها بگیرند به در دسر می‌اقـتیم. به هیچ کس حرفی زن و نشان نده!

چند ماه بعد، آخرین کتاب را به عباسعلی بر گرداندم و گفتم: معلم ما دیگر جایش خوب شده، لباس‌های مناسب‌تری می‌پوشد و رفتارش هم عوض شده است. عباسعلی گفت: این کار تو هم مزد دنیایی دارد و هم اجر آخرتی. داداش کوچولو!

برادرم در پایگاه مسجد امام حسین(ع) سرخه فعالیت داشت. ایجاد کتابخانه و تشکیل کلاس‌ها و پخش فیلم‌های مختلف در مسجد از آن جمله است.

■ **ساخت سلاح‌های ابتکاری**

در دوران سربازی از هر وسیله‌ای برای پخش نوارهای سخنرانی امام استفاده می‌کرد. خواهر شهیدمی‌گوید: چندین بار محل

خدمت او به علت توهین به رژیم تغییر پیدا کرد. یک بار برای ما تعریف کرد که به خاطر لنگ حمامی که روی مکت‌ش شاه انداخته بود، چطور مؤاخذه‌اش کردند. می‌گفت: ایستاده بودم به نماز که صدای رئیس پاسگاه همه فضا را پر کرد. فریاد می‌زد: سرباز فیض کجاست، بگویند باید به اتاقم.

بعد از اتمام نماز به اتاقش رفتم. از پشت میزش بلند شد و گفت: چرا این کار را کردی؟ پارچه را می‌گویم! چرا لنگ حمام را روی عکس شخص اول مملکت انداختی. تو می‌دانی که اهانت به اعلیحضرت جرم است و بازداشتی دارد؟!

با قاطعیت روبه‌روی رئیس پاسگاه ایستادم و گفتم: خب می‌خواستم نماز بخوانم، شما می‌گویید اهانت است. رئیس پاسگاه دستور بازداشت عباسعلی را داد. مادر می‌گفت: باز داشت شد اما یک روز بیشتر طول نکشید. مردم که متوجه وضعیت عباسعلی شده بودند، جلوی در پاسگاه جمع شدند و فردای آن روز دستور آزادی‌اش صادر شد. با فکر خلاق خودش برای مبارزه با رژیم پهلوی، سلاح ابتکاری و مواد دست‌ساز می‌ساخت. نارنجک دستی‌هایش معروف بود.

■ **توهین به مقدسات کشور**

او در ادامه می‌گوید: عباسعلی با ختر خال‌ام از دواج کرد. برای تأمین رزق خانه جوشکاری می‌کرد. از همین راه هم نان حلال به خانه می‌آورد. برادرم داود یک پسر تعریف می‌کرد که در مغازه جوشکاری همراه با عباسعلی مشغول کار بودیم. تکه‌هایی که از دستگاه بیرون می‌پرید، در ست وسط عکس شاه می‌خورد. من و عباسعلی به هم نگاه می‌کردیم و هر دو می‌زدیم زیر خنده. یک دفعه مأمور‌ها را جلوی در مغازه دیدیم. خنده روی لبهای‌مان خشک شد. مأمور‌ها گفتند: به مقدسات کشور توهین می‌کنید، باید من جشن بگیریم!

عباسعلی دستگاه جوشکاری را خاموش کرد و به طرف مأموری که جلوی در ایستاده بود، رفت. مأمور باویش را گرفت. به سختی خودش را کنترل کرد. گفت: شماها دستور دادید این عکس را به دیوار بزَن. من بالای دستگاه پرس روبه‌روی در گذاشتم. جای به این خوبی مگر عیبی دارد؟

مأمور دستش را کشید و یقه کشش را صاف کرد. افسر ارشد گفت: این کار را کردی تا تکه‌های جوشکاری به قاب عکس اعحضرت بخورد، آن هم وسط پیشانی مبارک‌شان. بعد هم با کف دست، شانه عباسعلی را گرفت و او را هل داد. برادرم به زحمت خودش

شهادت‌شان یکی بود و کوبک فیض خواهرانه‌هایش را همان ابتدا از شهید عباسعلی فیض برادر بزرگ‌تر آغاز کرد؛ عباسعلی متولد۲۴خرداد ماه سال ۱۳۳۲ سرخه بود. ما هفت خواهر و برادر هستیم. عباسعلی به خاطر وضعیت مالی و معاش خانواده تا پایان دوران ابتدایی بیشتر درس نخواند. کار کرد و در تأمین مایحتاج خانواده فعال بود. سال ۱۳۵۳-۱۳۵۲ وارد فعالیت‌های انقلابی شد؛ همراه با دیگر دوستان انقلابی‌اش نارنجک دستی می‌ساخت و در تکثیر و پخش اعلامیه‌ها و تشکیل کلاس‌های قرآن و احکام در مسجد و آموزش نظامی مخفیانه به مردم فعالیت داشت.



شهید محمد تقی در کنار همزمنش

امدادهای غیبی جبهه

شهید عباسعلی فیض در بخش‌هایی از مصاحبه خود با خبرنگاران در جبهه به امداد‌های غیبی در عملیات‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید: در جبهه، امداد‌های غیبی زیادی دیدم. بچه‌ها در گردان موسی‌بن‌جعفر(ع) در عملیات خیبر، با آن همه قدرت و تانک دشمن، مقاومت می‌کردند، این مقاومت فقط با یک نیروی الهی ممکن بود. در عملیات محرم، تیرباری از سمت نیروهای عراقی کار می‌کرد. ده‌بسیست‌نفری خواستیم آن را خاموش کنیم، وقتی رفتیم، متوجه شدیم آنها ۷۰نفر بودند که از ترس می‌لرزیدند. الله‌اکبر و یاسین می‌گفتند. ما ۲۰ نفر در مقر فرماندهی آنها را با نیروهای غیبی شکست‌شان دادیم.

■ **راه و رسم کسب رزق حلال**

حرف‌هایش را می‌گوید تا می‌رسد به شهید دیگر عملیات بدر، برادر شهیدش محمدتقی فیض: برادرم محمد تقی فرزند پنجم خانواده بود و در ۲۵دی‌ماه ۱۳۴۴متولد شد. او ۱۰ساله‌ی او عباسعلی کوچک‌تر بود. دیپلمش را در رشته تجربی گرفت. اهل فعالیت‌های انقلابی بود و با حزب جمهوری اسلامی در حوزه دانش‌آموزی همکاری می‌کرد. در راه‌اندازی گروه مقاومت سرخه نقش ویژه‌ای داشت. برادرهای خیلی هوای پدر را داشتند و در تأمین هزینه‌های خانه و زندگی همراهی‌اش می‌کردند. پدرم هم از این فرصت به دست آمده استفاده می‌کرد و راه و رسم درست‌تان در آوردن و رزق حلال را به ایشان آموزش می‌داد. برادرم محمدتقی برای دست‌فروشی با پدر و برادر دیگرم به روستاهای اطراف می‌رفت. اعتقادات مذهبی بالایی داشت و بسیار هم اهل مطالعه بود، با مطالعه کتاب‌های مذهبی به سمت نماز شب رفت.

■ **دو شهید، دو مفقودالاث‌ر «بدر»**

خانم فیض در ادامه می‌گوید: جنگ که شروع شد، او هم با الگوگیری از برادرش عباسعلی راهی جبهه شد. بارها باهم هم‌رمز و همراه بودند. محمدتقی یک ماه در یادگان امام حسین تهران آموزش دید و به جبهه رفت. اولین اعزامش از طرف بسیج بود. مسئولیت‌های زیادی را در جبهه بر عهده داشت. او در مدت ۹بار که حدود ۲۰ماه حضور در جبهه می‌شد، به عنوان معاون دسته، فرمانده دسته، مسئول اطلاعات و عملیات گردان در عملیات بدر خدمت کرد. در جبهه به دوستانش علاقه زیادی داشت و از آنها طلب شفاعت می‌کرد. او همچون عباسعلی وقتی پیش خانواده می‌آمد، به دیدار مجروحان شهر و خانواده شهدا می‌رفت. محمدتقی در عملیات فتح‌المبین، رمضان، محرم، والفجر مقدماتی، والفجر ۳ و ۴، خیبر و عملیات بدر حضور داشت و به همین خاطر به سرد جبهه معروف شد. قبل از هر عملیات، مراسم سینم‌زنی و نوحه‌خوانی به پا می‌کرد. نهایتاً هر دو برادرم عباسعلی و محمدتقی در عملیات بدر در جزیره مجنون، شرق دجله در ۲۵اسفند ماه سال ۱۳۶۳ مفقودالاث‌ر شدند و بیکر‌شان پس از ۱۰سال در سال ۱۳۷۳ تشییع و در شهر سرخه دفن شد.

د

برای دیدار با عباسعلی رفتم به پایگاه بسیج. در تاریکی و روشنائی هوا به آنجا رسیدم. بعد از بازرسی وارد شدم. بالای سر عباسعلی رفتم. پوتین به پا کرده و لباس هم پوشیده بود. خواستم برگردم اما با صدای پایم بلند شدم و گفـت: خیلی وقته آمدی؟ وقتی این حرف را شنیدم برگشتم و روی زمین نشستیم. احوالپرسی کردیم. گفتم: به خانمـت که می‌گویی تا جنگ اداسه دارد خانه نیستیم، در پایگاه هم که آماده باشی، پس کی استراحت می‌کنی؟ گفـت: بسیجی همیشه آماده‌ه‌ام، چون استراحت می‌کنم، چون حرف ر هبـرش این است!

به یاد داریم که در آخرین اعزام او پسرش محمدحسن، ۱۵روزه بود. همسرش می‌گفت: مشغول کتاب‌خواندن بود. با یک لیوان چای آدمم و کنارش نشستم. دسته‌ای کتاب جلوش بود. فرهنگ لغت را برداشتم و نگاهي انداختم. تا پنجم ابتدایی درس خوانده بود، اما اگر کلمه‌ای را نمی‌دانست از فرهنگ لغت استفاده می‌کرد. چند کتاب با تر کش سوراخ شده بود. وقتی دلیلش را پرسیدم، جواب داد: یادگاری است، در عملیات خیبر تر کش خمپاره‌ای که کنار سنگر به زمین خورد، کتاب‌های نصیب نماندند. من آن طرف‌تر بودم اما لیاقت شهادت را نداشتم!

■ **وقت‌تان را هدر ندهید**

خواهر شهید به شاخصه‌های اخلاقی شهید عباسعلی اشاره می‌کند و می‌گوید: قرآن خواندن‌های بچه‌ها را که می‌بینم یاد برادر شهیدم می‌افتم. به بچه‌های من قرآن خواندن را می‌آموخت، بچه‌ها هم با شوق و رغبت خاصی بیکر یادگیری بودند. گاهی برای اینکه بچه‌ها را تشویق کند، برای‌شان جایزه هم تهیه می‌کرد. یک مرتبه برای بچه‌ها کادو تهیه کرده بود، بچه‌ها تـا کادو را دیدند با کـلی ذوق پریدند به اغوش عباسعلی، گفتم: عباس جان این کارها برای چیست، این همه رحمت می‌کنشی، جایزه خریدنت برای چیست؟ رو به من کرد و گفت: اگر خدا بخواهد، این کار هم از ما به یادگار بماند.

یک مرتبه عباسعلی به خواهرم طیبه گفت: اگر صبح تا حالا دوربینی اینجا بود و کارهای شما را ثبت می‌کرد و حالا شما می‌دیدید، آن وقت چه کار می‌کردید؟ د که‌م ضبط را فـشار داد. حرف‌های ما و سر‌صدای بچه‌ها در نوار بود. او ادامه داد: خواهرم! نوار داخل ضبط بوده و بچه‌ها دست زدند و که‌م ضبط را فشار دادند. غیبت‌های شما همه ضبط شده است. پیش خدا هم ضبط می‌شود. وقت خودتان را اینطوری هدر ندهید، طوری رفتار کنید که اگر اعمال‌تان را دوباره دیدید، شرمندة نشوید!

■ **نماز به وقت گل‌ریزان یعنی‌ها**

یکی از هم‌زمانش به نام جعفر سبحانی از توجه عباسعلی به نماز اول وقت، حتی در میان عملیات و حملات دشمن، خاطر‌های را روایت می‌کند و می‌گوید: مهم نبود که چند نفر باشیم، باید سر وقت انجام می‌شد. فرمانده عباسعلی به من گفت: در میان دشت عباس اذان بگیریم. دوست داشت صدای اذان آنقدر بلند باشد که تمام دشت عباس را پر کند. می‌گفت: اذان را بلند بگو تا هر دو طرف خط متوجه شوند. میان گل‌ریزان یعنی‌ها به نماز ایستادیم. عباسعلی جلوی‌مان بود. عراقی‌ها تا کمت آخر از ما پذیرایی کردند.

■ **بسیجی همیشه آماده**

با شروع تجاوز دشمن یعنی‌ عباسعلی کار و زندگی‌اش را رها کرد و به جبهه رفت. در عملیات‌های بیت‌المقدس، خیبر، محرم، بدر و عملیات‌های غرب کشور شرکت کرد. عباسعلی بیشتر از شش بار



شهید محمد تقی در وسط تصویر از حضور در جبهه‌های جنگ

شد. نمی‌توانست تغییر جا بدهد. لحظه‌ای بعد تکه‌های کلاهش به اطراف پرت شد. آخر بی‌ام‌پی‌های دشمن او را شناسایی کرده بودند. گلوله در فاصله نیم‌متری‌اش به زمین خورد و از کلاهش چیزی باقی نمانده بود. سالم و سرحال به من اشاره کرد: سرم خون آمد. خدا از ما راضی نشد!

انها می‌گفتند یک مرتبه که عباسعلی صدای کمک‌خواستن برداشت و به داخل آن رفت. چند نفر می‌خواستند کمک کنند اما او گفت: کار سختی نیست، فقط شما با چند تا بیل خاک‌ها را نزدیک‌تر بریزید. نفس‌ها در سینه‌ها مانده بود. کوچک‌ترین حرارت مهمات را منفرج می‌کرد. یک ساعت بعد، خسته از چاله بیرون آمد. صدای صلوات فضا را پر کرد. بچه‌ها او را در اغوش کشیدند. دیگری می‌گفت: عباسعلی از روی خاکریز دوربین را تنظیم کرد. خودروهای دشمن به خوبی دیده می‌شد. پرسید: فاصله ما تا دشمن سیصدچهار صدمتری می‌شود، مگر نه؟ یکی از بچه‌ها مشغول تمیز کردن اسلحه بود. سرش را بلند کرد و جواب داد: آره، عباسعلی می‌شود، ولی به نظرت فایده‌ای دارد؟ یکی دیگر از بچه‌ها گفت: به‌ه نظر من اثر ندارد. عباسعلی با دوربین بررسی کرد. نظرش این بود که آتش ما به نفرت برخورد می‌کند. کمی بعد که منطقه آرام شد، اسلحه چند تا از بچه‌ها را تمیز کرد. نمی‌دانستیم او بی‌سرم چی ماست یا مستنول تدارکات یا اسلحه‌تمیزکن. با خنده‌ای به ما نگاه کرد و گفت: ما هر کاری از دست‌مان برمی‌آید انجام بدهیم. یک ثانیه زود‌تر این کفر جهانی از بین برود بهتر است.

■ **۴پسر، ۴زمنده!**

بیکرش هنوز به خانه بازنگشته بود. برادرم داود می‌گفت: دوستش می‌گفت: کاش عباسعلی برمی‌گشت، حتی با دو پای قطع‌شده، چون فکر و عقیده‌اش هم به درد مردم و انقلاب می‌خورد! آخرین حرف دوستش را که نشنیدم با خودمان گفتم: بهر گز، چون مرارت هم برای این مردم ارزش دارد. مادر می‌گفت: من چهار تا بچه دیگه دارم، بعد از این دو پسرم عباسعلی و محمدتقی حاضرم آنها را هم به جبهه بفرستم تا از دین و کشورشان دفاع کنند.

غلام‌رضا فخر، هم‌رمز شهید از آخرین دیدارش با برادرم می‌گوید: روز دوم پاتک، گردان ما وارد میدان شد. نزدیک غروب، عباسعلی را دیدیم. وارد سنگر شد و پرسید: بچه‌ها را می‌تونی جمع کنی؟ همه باید باشند تا بقیه کارها را توضیح بدهم. سرم را به دیوار سنگر تکیه دادم و گفتم: چند نفری بیشتری نمانده‌اند، تعدادی شهید و مجروح شده‌اند! اسلحه را برداشت و با دست به شانه‌ام زد و گفت:



از راست به چپ: شهیدان محمد تقی عباسعلی فیضی در جبهه

انها رفتند، ما که هستیم باید جای‌شان را خالی نگذاریم. دنبالش رفتم. برای نگه داشتن منطقه، باید از یک نیراز می‌گذشتیم. تا زانو در آب فرو رفتیم. چند قدمی نرفته بودیم که سوزش شدیدی را در دستم احساس کردم. عباسعلی رفت و دیگر او را ندیدم. نهایتاً شهید عباسعلی در ۲۵اسفند سال ۱۳۶۳ در جزیره مجنون در عملیات بدر مفقودالجسد شد. جنازه عباسعلی، معاون دسته شهر دین، ۱۰سال بعد به سرخه بازگشت و در مزار شهدای آن دفن شد.

■ **به وعده‌اش وفا می‌کند**

شهید عباسعلی فیض در وصیت‌نامه خود به چند نکته توصیه می‌کند: امشب شبی است که خداوند به وعده خودش وفا و سپاهش را یاری می‌کند. باید خدا را از خود راضی کنیم تاان‌شالله مورد عنایت الهی واقع شویم. باید آنچنان ضربه‌ای به مغز آن فرود آوریم که دیگر کسی به فکر تجاوز به کشور، اسلام و قرآن نیفتد. ای برادر عزیز! فضای آزاد اسلامی که من و تو در آن نفس می‌کشیم، ثمره زحمت‌های پیامبران، و به ویژه روح‌نجای پیامبر اکرم(ص) و خون شهیدان و مجروحان است، پس این سرمایه بزرگ را حفظ کنیم و این نعمت بزرگ خدایی را شکر گزار باشیم. به سخنان امام و پیام‌های او که تمام نور است، توجه کنید! د‌زهای نماز جمعه و جماعت را هر چه محکم‌تر و بهتر از پیش حفظ فرمایید و همیشه پشتیبان روحانیت اصیل باشید!